

کتابه تعرفی و وجههم نصرته التعمیر و هذا مقام الکمال و الافراد و لا
 سبب خود شناخته می شود در وجه این نام که می بینی و این مقام کمال و یکا مکان است و نه
 نیکی الحق سبحانه با الاسماء الذاتیه الا له سبحانه است قسم است که بی نیکی
 سبب نیکی حق سبحانه با ما ذاتیه مکر برای این
 و علامت آنکه اگر از بقایار وجود سبب چیزی مانده بود فانی شود در این فنا در ذات
 و تلاشی صفات است در سطوات اوار و آراصفه خوانند چنانکه حال موسی علیه السلام
 که در او با بین نیکی از خود بسند و فانی کردند فلما تجلی له للجمال جعله ذکرا
 پس پاکیزگی زود برای این که در آن نیکی
 و حق موسی صغیرا و اگر بقای و وجود فانی بکلی منقطع بشود و تحقیق
 و بقای موسی در کمال بهیوش بود
 بعد از فنا و وجود بقای مطلق و اصل شسته نورانی ذات ازلی را ممتد به کن و دان
 خلقت که خاص رسول الله صلی الله علیه و سلم را بخشیدند و مشربش که خاصه
 او را بخشیدند و از صفات این جام جبره در کام بان خواص متابعان او بخشیدند
 قسم دوم از تجلیات تجلی صفات است آن که ذات قدیم بصفت جلال تجلی کند
 از عظمت و قدرت و کبریا و جبروت و خضوع بود از آن تجلی الله لذتی خلق
 و اگر بصفت جمال تجلی کند از اذانت و رحمت و لطف و کرمت سر و در اسرار
 این است که ذات ازلی تعالی و نفس به بقول و تحول موصوف بود تا وقتی بصفت
 جلال تجلی نمود و وقتی بصفت و لیکن بر مفضا مثبت و اختلاف استعداد
 کماهی صفت جلال ظاهر بود و صفت جمال باطن و کماهی بر عکس قسم دوم تجلی افعال

در

و علامت آن قطع نظر از افعال و تعاطی اضافه خبر و مشرب و دفع و ضرر بدین
 و استوار مدح و ذم و قبول و رد خلق بود چنانکه هر چه مجرد فعل الی سبب که را از
 اضافه افعال خود معزول کردند و اول تجلی که بر سبب کمال تجلی فعل بود انگاه تجلی
 صفات و بعد از آن تجلی ذات شود و تجلی افعال را محاضره کونیند و مشرب و تجلی صفات
 را مشاهده کونیند و مشرب و تجلی ذات مشرب و لا یقبل القابل هذه الاعطایا
 و قبول میکنند قابل این عطایا
 ای اعطیات الحق سبحانه و تعالی ذاتیه کانت او اسمائیه الایماهی علیه
 ای عطایای حق سبحانه و تعالی را خواه ذاتیه باشند با اسمائیه مکر که یکسان بر کما
 ای الا بمقدار ما یكون القابل علیه من الاستعداد فان التجلیات
 ای مکر بقدر هر چه باشد قابل بران از استعدادت قبول می کنند تجلیات
 فی حصره القدس یلیق مع الوحدة و حد انیه اللفظ هی کما انیه اللفظ
 در حضرت قدس جنبه وحدت و صفات اللفظ و هو لا ین اللفظ است
 لکنها ینصغ عند الوجود حکم استعدادات القوابل و مرانها الی
 لکن آنها منضم می شوند نزدیک دارند حکم الی استعدادات قوابل و مرانها الی
 و الطبعیه و المواطن و الاوقات و نوابعها کالاحوال و الامزجه
 آنها در باب طبیعه و مواطن و اوقات و نوابع آنها مانند احوال و امزجه
 و الصفات الجزئیه فیظن لا اختلاف الا نوار الی تجلیات متعدده
 و صفات جزئیه پس همان کرده می شود در برابر اعتبار الی کبر سبب تجلیات نمودار
 بالاصالة فی نفس الامر و لیس لک قال سبحانه و تعالی و ما امرنا
 باصلا در نفس الامر و حال آنکه نسیف آنجا زود سبحانه و تعالی و امر کونین